

نقد

و

نظر

شامل:

- معرفی و نقد کتاب
- نقدِ نقد
- ترجمه (از عربی به فارسی)
- گزارش
- گفت و گو و...



کاوش نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)

دانشگاه رازی، دوره نهم، شماره ۳ (پیاپی ۳۵)، پاییز ۱۳۹۸، صص. ۱۵۵-۱۶۳

(نقد و نظر)

زدان رفتن بزرگمهر در آینه ادب فارسی و عربی

روایت خشم انوشروان نسبت به بزرگمهر و سبب آن، در ادب فارسی و عربی جلوه‌های گوناگونی دارد که با توجه به اختلافات بسیار آن، شایسته است براساس تقدّم تاریخی به آن نگریت.

۱. علت خشم انوشروان نسبت به بزرگمهر

۱-۱. شاهنامه

۱-۱-۱. باد شکم انوشروان

اولین منبعی که به این موضوع پرداخته، شاهنامه فردوسی است:

روزی انوشیروان در مرغزاری خوش آرمیده بود که مرغی سیاه یکی از گوهرهای بازوبند او را ربود.

همیشه به بازوی آن شاه بر	یکی بند بازو بدی پر گهر...
چو مرغ سیاه بند بازو بدید	سر درز آن گوهران بر درید
چو بدرید گوهر یکایک بخورد	همان در خوشاب و یاقوت زرد
بخورد و ز بالین او بر پرید	همانگه ز دیدار شد ناپدید

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۳۷۴-۳۷۵)

بزرگمهر ترسید و با نگرانی به شاه نگاه می کرد که شاه چشم گشود و با دیدن چهره درهم بزرگمهر، به او بدگمان شد؛ به همین سبب، نسبت به او خشمگین شد و وی را سرزنش کرد:

دژم گشت زان کار بوزرجمهر	فروماند از کار گردان سپهر
بدانست کامد به تنگی نشیب	زمانه بگیرد فریب و نهیب
چو بیدار شد شاه و او را بدید	کزان سان همی لب به دندان گزید
گمانی چنان برد کو را به خواب	خورش کرد بر پرورش بر شتاب

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۳۷۴-۳۸۱)

فردوسی سبب خشم انوشروان نسبت به بزرگمهر را در پرده‌ای از ابهام قرار داده است؛ به گونه‌ای که خالق و کزازی دو برداشت متفاوت از ایات بالا کرده‌اند. خالق سبب خشم انوشروان بر بزرگمهر را

این گونه دانسته است. «مع ذلک روزی خسرو گمان برد که بزرگمهر می‌خواسته در خواب به او جواهری بخوراند. بنابه حرفه پزشکی آن زمان، بلعیدن جواهر سبب تنقیه بدن می‌شد. شاه وزیر را زندانی کرد و او در زندان بینایی خود را از دست داد...» (۱۳۷۶: ۳۶۷)

کزازی دو بیت «چو بیدار شد ... گمانی چنان برد ...» را چنین به رشته نثر درآورده است: «آنگاه که شاه چشم گشود و او را لب‌گزان دید، پنداشت که مگر در خواب، خورش در پرورش شتاب گرفته است و ناآگاه و به ناگاه تیزی از او جسته است. خشمگین و تافته بر وی بانگ برزد...» (۱۳۹۱: ۶۴۰)

به نظر می‌رسد برداشت کزازی به صواب نزدیک‌تر است؛ زیرا از ویژگی‌های حماسه‌پرداز بزرگ ایران، عفت کلام است. ناظری درباره عفت کلام فردوسی پس از ذکر چند نمونه می‌گوید: «نجابت گفتار و عفت کلام او حتی به رشحه هجوی آلوده نشده و پاکی و صفای دل و روان او را کدورت و تیرگی عبارت یا حتی واژه‌ای که رکیک و ناسزا باشد، لگه‌دار نکرده است.» (۱۳۶۹: ۷۹۷)

دفاع بزرگمهر از خود بی‌فایده بود، به همین سبب، سکوت اختیار کرد:

جهاندار چندی زبان رنجه کرد	ندید ایچ پاسخ جز از باد سرد
پیژمرد بر جای بوزرجمهر	ز شاه و ز کردار گردان سپهر
که بس زود دید آن نشان نشیب	خردمند خامش بماند از نهیب

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۳۷۶)

انوشیروان دستور داد او را در کاخ خود زندانی کنند.

بفرمود تا روی سندان کنند	بداننده بر کاخ زندان کنند
دران کاخ بنشست بوزرجمهر	ازو برگسسته جهاندار مهر

(همان)

پس از چندی یکی از یاران بزرگمهر از زبان انوشیروان پیامی به او داد:

چهارم چنین گفت شاه جهان	ابا پیش کارش سخن در نهان
که یک بار نزدیک دانا گذار	بیر زود پیغام و پاسخ بیار
بگویش که چون بینی اکنون تنت	که از میخ تیزست پیراهنت
پرستنده آمد بداد آن پیام	که بشنید زان مهتر خویش کام
چنین داد پاسخ به مرد جوان	که روزم به از روز نوشین روان

(همان: ۳۷۹)

که چرا جایگاه فروتر را انتخاب کردی؟ بزرگمهر پاسخ داد که حال وی از انوشیروان بهتر است:

ز شاه آنچ بشنید با او بگفت
چنین یافت زو پاسخ اندر نهفت
که حال من از حال شاه جهان
فراوان بهست آشکار و نهان

(همان: ۳۷۸)

انوشیروان بر آشفت و سخت گیری خود را افزایش داد؛ اما بزرگمهر هرگز کوتاه نیامد و همچنان در زندان ماند.

فرستاده برگشت و آمد چو باد
همه پاسخش کرد بر شاه یاد
ز پاسخ بر آشفت و شد چون پلنگ
ز آهن تنوری بفرمود تنگ
ز پیکان و ز میخ گرد اندرش
هم از بند آهن نهفته سرش
بدو اندرون جای دانا گزید
دل از مهر دانا به یک سو کشید
نبد روزش آرام و شب جای خواب
تنش پر ز سختی دلش پر شتاب

(همان: ۳۷۹)

۱-۲. تاریخ بیهقی

۱-۲-۱. تغییر دین بزرگمهر

در تاریخ بیهقی، علت خشم انوشروان نسبت به بزرگمهر، تغییر دین او به دین عیسی (ع) است و بزرگمهر به دستور انوشروان مثله و کشته شد: «حکایت چنان خواندم که چون بزرجمهر حکیم از دین گبرکان دست برداشت که دین با خلل بوده است و دین عیسی پیغمبر، صلوات الله علیه، گرفت، ... این خبر به کسری نوشیروان بردند. کسری به عامل خود نامه نوشت که در ساعت چون این نامه بخوانی، بزرجمهر را با بند گران و غل به درگاه فرست. عامل به فرمان او را بفرستاد... (بیهقی، ۱۳۷۳، ج ۲:

۴۷۲-۴۷۵)

در ادامه داستان آمده است: پس از دو سال سخن بزرگمهر را نشنیدند به کسری خبر دادند «بفرمود زندان بزرگمهر بگشادند». ... مردم انتظار داشتند که بزرگمهر پس از گذراندن دوره سخت و تاریک زندان، با کمترین آب و غذا، لاغر و بیمار شده باشد و آثار آن در چهره و اندامش دیده شود، ولی او را در سلامت کامل و حالی خوش یافتند. «یافتندش به تن قوی و گونه برجای» بزرگمهر در پاسخ به مردمی که حیرت زده از او پرسیدند: چکار کرده ای که سختی زندان بر تو اثر نگذاشته؟ گفت: «برای خود گوارشی ساختم از شش چیز، هر روز لختی از آن بخوردم تا بدین بمانده ام. گفتند: ای حکیم

اگر بینی آن معجون ما را بیاموز تا اگر کسی از ما را و یاران ما را کاری افتد و چنین حال پیش آید آن را پیش داشته آید. گفت نخست ثقه درست کردم که هرچه ایزد عز ذکرة تقدیر کرده است باشد. دیگر به قضاء او رضا دادم. سیوم پیراهن صبر پوشیدم که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست و چهارم اگر صبر نکنم باری سودا و ناشکیبایی را به خود راه ندهم. پنجم آنکه اندیشم که مخلوقی را چون من کار بدتر از این است، شکر کنم. ششم آنکه از خداوند سبحانه و تعالی نومید نیستم که ساعت تا ساعت فرج دهد.» (همان، ۱۳۸۸، ج ۱: ۷۶۷ و ۷۶۸) برای اطلاع از نقدی بر دیدگاه استاد معین در خصوص این روایت (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۹۲: ۱۱۶-۱۱۹)

تنوخی (۱۳۶۳، ج ۱: ۹۱-۹۴) به این داستان اشاره کرده است. در منابع عربی *نثر الدرر* (التوحیدی، بی تا، ج ۴: ۲۵۴)، (الأبشیهی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۱۳۳)، *المستطرف فی کل فن مستطرف* (الآبی، ۱۹۹۰، ج ۷: ۷۰) به این داستان اشاره شده است.

۳-۱. جوامع الحکایات و زینة المجالس

۳-۱-۱. افشای راز انوشروان

عوفی و مجدی (۱۳۶۲: ۵۲۸-۵۲۹) علت خشم انوشروان را نسبت به بزرگمهر افشای راز دانسته اند: «آورده اند که انوشیروان را خصمی بود از ملوک روزگار که به قوت و شوکت از او زیادت بود و انوشیروان را امکان دفع او نبود؛ و آن پادشاه دختر انوشیروان را خطبه می کرد و می خواست که به سبب آن قرابت خصومت منقطع شود؛ و رسم ملوک عجم آن بود که دختر به دشمن ندادندی و گفتندی: از دشمن به جز دشمنی نیاید.

پس انوشیروان با بزرگمهر تدبیر کرد. بوذرجمهر گفت: صواب آن باشد که پادشاه دختری بیگانه را که هنوز شیرخواره بود به حرم خویش در آورد و پرورد و کس نداند که او فرزند تو نیست. پس انوشیروان آن رأی را پسندید. روزی به شکار رفته بود در اثنای راه به خانه گردان گذر کرد، کردی را دید که دختری از او متولد شده بود. انوشیروان آن دختر از وی بستد و او را مال بسیار داد و به پوشیده داشتن آن راز وصیت کرد و آن دختر را در حرم خود آورد. چون فرزند خود می پرورد و کس نمی دانست که آن دختر وی نیست، جز بزرگمهر و جمله زنان حرم ها به خدمت او می رفتند؛ و بزرگمهر دختری داشت عظیم عاقل و زیرک و خردمند و گاه گاه به خدمت آن دختر رفتی و آن دختر عظیم بدخوی بود و دختر بزرگمهر را برنجانیدی. روزی دختر بزرگمهر پیش پدر آمد و از او بسیاری گله کرد. بزرگمهر گفت: آری او دختر شاه نیست کرد بچه ای بیابانی است و بدین سبب نیکو خلق

نیست که بیابانیان را خوی نیکو نبود. دختر چون این سخن از پدر بشنید، روزی پیش آن دختر نشسته بود و با یکدیگر بازی می کردند، دختر کرد مر او را برنجانید. دختر بزرگمهر گفت: ای کردبچه ناهل مرا رنجه چند داری تو دختر شاه نیستی دختر کردی بیابانی هستی. دختر چون بشنید پیش انوشروان رفت و از دختر وزیر گله کرد. انوشروان دانست که آن سر با دختر گفته است به غایت برنجید و جمعیتی ساخت و موبدان را جمع کرد و بوذرمهر را حاضر آورد آنگاه گفت: ای بزرگمهر، هر که راز پادشاهان فاش کند سزای او چه بود؟ بزرگمهر گفت: کشتن و بر دار کردن تا دیگران را عبرت بود.» (عوفی، ۱۳۸۶، جزء دوم از قسم دوم: ۵۴۱-۵۳۸)

۱-۴. مرزبان نامه

۱-۴-۱. ربوده شدن گوهر انوشروان به وسیله مرغابی

در روایت وراوینی آمده است: مرغابی ای گوهر گرانبهای انوشروان را می بلعد و بزرگمهر نگران می شود که برای یافتن مرغابی، مجبور شوند دوهزار مرغابی را بکشند و یا اینکه او متهم به دزدی شود. موضوع را از انوشروان پنهان می کند و پیش از آنکه مشمول خشم انوشروان شود، با هوش و درایت مرغابی گوهر دزد را از میان دو هزار مرغابی پیدا می کند: «دادمه گفت: شنیدم که روزی خسرو با بزورجمهر در بستان سرای خرامید، بر کنار حوضی به تماشای بطان بنشستند ... خسرو گوهری گرانمایه در دست داشت که هر وقت بدان بازی کردی، ... در استغراق آن حالت از دستش درافتاد، بطی به متقار در گرفت و فروخورد. ...» (۱۳۶۶: ۳۱۵-۳۲۰)

۲. عاقبت کار بزرگمهر در زندان

۲-۱. شاهنامه

بزرگمهر در نهایت، در زندان انوشروان بینایی خود را ازدست داد؛ در شاهنامه اشاره ای به مرگ بزرگمهر در زندان نشده است:

به ایوانش بردند زان تنگ جای	به دستوری پاکدل رهنمای
برین نیز بگذشت چندی سپهر	پر آژنگ شد روی بوزرجمهر
دلش تنگ تر گشت و باریک شد	دو چشمش ز اندیشه تاریک شد
چو با گنج رنجش برابر نبود	بفرسود ازان درد و در غم بسود

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۳۸۱)

۲-۲. جوامع الحکایات

عوفی یک بار گفته است انوشروان به سبب سخنان حکیمانه بزرگمهر در زندان او را بخشید و آزاد کرد:

چون آن طایفه این سخنان پیش انوشروان بازگفتند، او را اطلاق فرمود و در تربیت او بیفزود. (۱۳۵۹: جزء اول از قسم دوم: ۳۵۵-۳۵۷)

درجایی دیگر گفته است: انوشروان او را به دار آویخت. «پس نوشروان بفرمود تا کلاه از سر او برگرفتند و کمر از میان او بگشادند و او را بر دار کردند...» (همان، ۱۳۸۶، جزء دوم از قسم دوم: ۵۴۱-۵۳۸)

در یک مورد نیز به مثله کردن او اشاره کرده است: «... بزرجمهر را با بند گران و غل به درگاه فرست. عامل به فرمان او را بفرستاد. ... آخر بفرمود تا او را کشتند و مثله کردند؛ و وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ.» (بیهقی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۴۷۲-۴۷۵)

۲-۳. لطائف الطوائف

علی صنفی به سبب خشم انوشروان به بزرگمهر اشاره نکرده است. عذرخواهی بزرگمهر و جواب رد انوشروان را به داستان افزوده است: چون انوشروان به قتل بوزرجمهر فرمان داد، وی عفو طلبید و گفت: «می دانی که عفو از صفات کرام است و تو را شیوخ کرام دلالت می کنم، انوشروان گفت: إذا جاء وقتُ حصادِ الرِّزْقِ وَلَمْ يُحْصَدْ فَسَدَ، چون هنگام درو کردن کشت آید و درو نکنند، کشت فاسد و ضایع گردد. (۱۳۹۲: ۷۵)

۲-۴. منابع عربی

۲-۴-۱. کشکول و مجانی الأدب

در منابع عربی از جمله: در کشکول (عاملی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۸۲) و مجانی الأدب (شیخو، ۱۹۱۳، ج ۲: ۱۷۲) انوشروان بزرگمهر را از زندان آزاد می کند و او را گرامی می دارد.

۲-۴-۲. مروج الذهب و زهر الأدب

در مروج الذهب (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۰۵) او را زندانی می کند و دستور می دهد گردنش را بزنند. در زهر الأدب (حصری قیروانی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۳۶۵) آمده است که انوشروان بزرگمهر را به قتل رساند.

۳. داستان دختر بزرگمهر و انوشروان

۳-۱. جوامع الحکایات

انوشروان دستور داد دختر بزرگمهر را برهنه کردند: «پس دخترش را بیاوردند و برهنه کردند و او همچنان می دوید اندر میان مردمان و خود را هیچ نمی پوشید، چندان که به زیر دار پدر رسید خود را بیوشید و چشم بر هم نهاد.»

انوشروان از دختر بزرگمهر می پرسد: تو که بدن برهنه خود را از مردم نپوشاندی چرا خود را از

چشم پدر که به دار آویخته شده فریوسیدی؟ دختر گفت: «این‌ها همه مردم نبودند و پدر من مردم بود»^(۱) که اگر این‌ها مردم بودندی ترا نگذاشتندی تا او را بکشتی. نوشروان را پشیمانی آورد و از عقل آن دختر عجب داشت و او را بنواخت و در نکاح خود آورد» (عوفی، ۱۳۸۶، جزء دوم از قسم دوم: ۵۴۱-۵۳۸)

۳-۲. زینة المجالس

صاحب زینة المجالس داستان افشای راز بزرگمهر را همچون عوفی نقل کرده است: «آورده‌اند که نوبتی میان انوشیروان و خاقان چین که در ابهت و شوکت و بسطت مملکت از سایر ملوک جهان ممتاز بودند خصومتی روی نمود و رسم ملوک عجم این بود که دختران را به بیگانه نمی‌دادند...» (مجدی، ۱۳۶۲: ۵۶۳)

۴. انوشروان و کشف راز صندوقچه به وسیله بزرگمهر

از حوادثی که در زندان برای بزرگمهر اتفاق می‌افتد، صندوقی است که باید رمز آن گشوده شود قیصر روم صندوقی برای انوشیروان فرستاد و از او خواست که پیش از باز کردن آن بگوید که درونش چیست؟ اگر در این کار موفق شدید، به شما باج و خراج می‌دهیم و گرنه شما باید باج دهید. انوشیروان دانست که کسی جز بزرگمهر قادر به حلّ این مشکل نیست، به همین سبب بزرگمهر را فراخواند:

۴-۱. روایت فردوسی از کشف معما

۴-۱-۱. حلّ معما با الهام از ویژگی سه زن

چنان بد که قیصر بدان چندگاه	رسولی فرستاد نزدیک شاه
ابا نامه و هدیه و با نثار	یکی درج و قفلی برو استوار...

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۳۸۱)

دانا یان دربار انوشروان از گشودن این راز عاجز شدند و در نهایت، بزرگمهر حکیم را قادر به گشودن این راز دانستند. به دستور انوشروان، بزرگمهر را از زندان آزاد کردند. انوشروان ضمن سرزنش بزرگمهر، از او خواست که راز صندوقچه را بگشاید. بزرگمهر در راه سه زن را با ویژگی‌های دارای شوهر و بیچه، دارای شوهر و بدون بیچه و بی شوهر و بی بیچه دید. بزرگمهر با دیدن صندوقچه و قیاس با زنانی که دیده بود، گفت: در این جعبه سه گوهر درشت و درخشان وجود دارد، یکی سفته، دیگری نیم سفته و سومین ناسفته.

چو بشنید بوزرجمهر این سخن دلش پر شد از رنج و درد کهن

ز زندان پیامد سر و تن بشست به پیش جهان داور آمد نخست...

(همان، ج ۷: ۳۸۳)

هنگامی که صندوقچه را باز کردند، سخن بزرگمهر راست آمد و همگان به هوش و درایت او آفرین گفتند. انوشیروان دهان او را پر از گوهر کرد. آنگاه بزرگمهر موضوع پرنده سیاه و گم شدن گوهر را برای او توضیح داد. انوشیروان بسیار پشیمان شد ولی پشیمانی سودی نداشت.

سه درّست رخشان به درج اندرون	غلافش بود ز آنچ گفتم برون
یکی سفته و دیگری نیم سفت	دگر آنک آهن ندیدست جفت
چو بشنید دانای رومی کلید	بیاورد و نوشین روان بنگرید
نهفته یکی حقه بد در میان	به حقه درون پرده پرنیان
سه گوهر بدان حقه اندر نهفت	چنان هم که دانای ایران بگفت
نخستین ز گوهر یکی سفته بود	دوم نیم سفت و سیم نابسود
همه موبدان آفرین خواندند	بدان دانشی گوهر افشانند

(همان، ج ۷: ۳۸۸)

۴-۲. جوامع الحکایات

عوفی نیز این داستان را براساس روایت شاهنامه نقل کرده است: «آورده اند که روزی نوشیروان بر بزرگمهر کراهیت آورد و او را خواست که حبس کند، گفت: یکی از جای‌ها اختیار کن که پیوسته آنجا باشی و از جامه‌ها یک نوع جامه اختیار کن که پیوسته آن پوشی و از طعام‌ها یک جنس طعام [اختیار کن] که همه آن خوری. وی از جای‌ها سردابه خویش اختیار کرد و گفت: سردابه به تابستان سرد بود و به زمستان گرم و از جهت پوشش پوستین خواست و گفت: تابستان نطع [بود] و زمستان به موی او سرما را از خود دفع کنم؛ و از طعام‌ها شیر اختیار کرد و گفت: هم طعام است و هم شراب و اطفال را به وقت تربیت غذا از این باشد. با این چنین رنج مدّتی دراز در حبس بماند و چشم‌های او نابینا شد. تا چنان اتفاق افتاد که ملک روم رسول فرستاد و حقه‌ای به مهر و گفت: اگر پیش از گشادن مهر این حقه، بدانی چیست خراج گزار تو باشم و اگر نه، تو را بر من دستی نباشد. نوشیروان دانست که استخراج آن جز بزرگمهر نتواند کرد، او را بخواند و از وی عذر خواست و او را به تربیت بسیار مستظهر گردانید. بزرگمهر گفت: فردا جواب تو بگویم و روز دیگر بامداد از خانه خود برنشست و روی به سرای نوشیروان نهاد و رکابدار را گفت: هر که در راه پیش آید، مرا بگویی. چون گامی چند

برفتند رکابدار گفت: زنی آمد. بزرگمهر آن زن را پرسید که تو شوی داشته‌ای؟ گفت: نه؛ بکارت من برقرار است و از او درگذشت. زنی دیگر پیش آمد از وی پرسید که تو شوهر داری؟ گفت: دارم و دیگر زنی پیشش آمد، گفت: شوهر داری؟ گفت: نه. گفت: فرزندان داری؟ گفت: دارم. چون به خدمت نوشروان رفت و رسولان حاضر آمدند، گفت: در این حقّه سه مرواریدست. یکی سفته و یکی ناسفته و یکی نیم روی. چون بگشادند هم بر این جمله بود. نوشروان را اعجاب به تعطیت بزرگمهر زیادت شد و تعجب او از آن بیفزود و بر کرده پشیمان شد و هیچ سود نداشت.» (۱۳۸۷، جزء دوم از قسم اول: ۳۶۰-۳۵۹)

در *مجمّل التّواریخ* نیز به حلّ معمای قیصر روم به وسیله بزرگمهر اشاره شده است: «و به وقت رسول آمدن از قیصر و پرسیدن از چیزی که در حقّها قیصر فرستاده بود، کسری عاجز گشت، بزرگمهر را بیرون آورد و از او فریاد جست و عذرها خواست و بزرگمهر آن را بگشاد و بگفت که چیست و همچنان بود و بهمان مرتبت باز بردش.» (ناشناخته، بی تا: ۷۵-۷۶)

۴-۳-۱. روایت عطار و عوفی در کشف راز با استفاده از یخ

عطار به کورشدن بزرگمهر به وسیله انوشروان اشاره کرده، سپس می گوید: انوشروان برای حلّ معمای بی از بزرگمهر که در زندان بود کمک خواست. بزرگمهر تشتی پر از یخ کرد و شکل حروف را با یخ بر پشت خود نهاد. نامه را خواند و معما را حل کرد:

چو از بوزرجمهر افتاد در خشم	دل کسری، کشیدش میل در چشم
معممای فرستادند از روم	که گر آنجا کنند این راز معلوم...

(بی تا: ۲۲۸-۲۲۹)

عوفی نیز نامه خواندن بزرگمهر با یخ را براساس روایت عطار نقل کرده است. «آورده‌اند که نوشروان وقتی مر بزرگمهر را محبوس کرده بود و مدّت حبس او مُتطاوّل شده و به سبب طول مکث چشم‌های او ضعیف گشته و در نور باصره او خللی عظیم پیدا آمد؛ و از اتفاقات عجب نامه‌ای رسید از ملک روم به نزدیک نوشروان، معما نبشته و جملگی علما و فضلا که در خدمت او بودند از خواندن آن نامه عاجز شدند و نوشروان دانست که هیچ کس آن نامه نتواند خواند جز بزرگمهر. او را از حبس برون آوردند و عذرها خواست و تربیت بسیار کرد. آنگاه حال این نامه با وی باز گفتند. او گفت: «نور چشم من در مشکات حدقه انظفا پذیرفته است، ولیکن حیلتی هست که غرض پادشاه به حصول انجامد.» پس در گرمابه رفت و بفرمود تا طشتی پر یخ بیاوردند و شکل آن نامه را به یخ بر پشت او می‌نشتند و او

حروف آن را ضبط می کرد. چون تمام نبشتند، جمله را ترجمه کرد و برون آورد و جملگی حاضران و نوشروان را از آن حالت او عجب آمد و دانستند که از نوادر ایام است و بار دیگر او را تربیت فرمود و وزارت به وی سپرد.» (عوفی، ۱۳۹۳، قسم اول، باب ۱۲ تا ۱۴: ۲۷۸-۲۷۹)

پی نوشت ها

(۱) به خواهر حسین حلاج گفتند: روی پوشان. گفت: «تو مردی...» (مرصاد العباد، نقل از عنبرستان سبزیان پور، ۱۳۹۴: ۱۶۴)؛ حاکمی ظالم، مردان به گِل لگد کردن وامی داشت. زن یکی از آن ها پاهای خود را لخت کرد و مشغول گِل لگد کردن شد. هر چه او را منع کردند، قبول نکرد. به محض آمدن حاکم، پاهای خود را پوشاند. گفتند: مگر فقط حاکم مرد است؟ گفت: اگر شما مرد بودید اجازه نمی دادید این کار را با شما بکنند. مردان با شنیدن این حرف، حاکم را به سزای اعمال خود رساندند. (انجوی، ۱۳۵۷، ج ۱: ۲۶۰)

و حید سبزیان پور*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

هدی رضایی**

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دبیر آموزش و پرورش

منابع

- الآبی، أبو سعد، منصور بن الحسین (۱۹۹۰). *نثر الدرر*. تحقیق منیر محمد المدنی. مراجعة حسین نصار. الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الأبشيهي، شهاب الدين محمد بن أحمد أبو الفتح (۱۴۲۱). *المستطرف في كل فن مستظرف*. مراجعة وتعليق محمد سعيد. بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
- انجوی شیرازی، ابو القاسم (۱۳۵۷). *تمثيل و مثل*. تهران: امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۷۳). *تاریخ بیهقی: با معنی واژه ها و شرح بیت ها و جمله های دشوار و امثال و حکم و برخی نکته های دستوری و ادبی*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- (۱۳۸۸). *تاریخ بیهقی*. مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست ها: محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
- تنوخی، ابو علی محسن بن علی بن محمد بن ابی الفهم داود بن ابراهیم علی تنوخی (۱۳۶۳). *فرج بعد از شدت*. ترجمه و تألیف حسین بن اسعد دهستانی. با مقابله و تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: اطلاعات.
- التوحیدی، ابو حیان (بی تا). *الصداقة والصدیق*. شرح وتعلیق علی متولی صلاح. المطبعة التّموزجیة.

حصري القيرواني، أبو إسحاق إبراهيم بن علي (۱۴۱۷). زهر الآداب وثمر الألباب. تحقيق يوسف علي طويل. بيروت: دار الكتب العلميّة.

خالقي مطلق، جلال (۱۳۷۶). بزرگمهر بختگان. دانشنامه بزرگ جهان اسلام. زیر نظر غلامعلي حداد عادل. سبزيان پور، وحيد (۱۳۹۲). نقدي بر روايت دكتر معين از تاريخ بيهقي درباره زندان بزرگمهر حكيم. گزارش ميراث، (۵۲-۵۳)، ۱۱۶-۱۱۹.

----- (۱۳۹۴). عنبرستان بیش از سه هزار داستان شنیدنی در ادب فارسی و عربی و هفت هزار ضرب‌المثل مربوط به آن‌ها. تهران: یار دانش.

شيوخو، رزق الله بن يوسف (۱۹۱۳). مجاني الأدب في حداثق العرب. بيروت: مطبعة الآباء اليسوعيين.

عطار، محمد بن ابراهيم (بی تا). الهی نامه. تهران: کتابفروشی اسلامیه.

علي صفی (۱۳۹۲). لطائف الطوائف بررسی سرچشمه‌های داستان‌ها و سخنان حکیمانه در منابع عربی و فارسی. وحید سبزیان پور و حدیث دارابی. تهران: یار دانش.

عوفی، محمد بن محمد (۱۳۵۹). متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات. محقق: مظاهر مصفا، امیر بانو (مصفا) امیری فیروز کوهی. جزء اول از قسم دوم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

----- (۱۳۸۶). متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات. محقق: مظاهر مصفا، امیر بانو (مصفا) امیری فیروز کوهی. جزء دوم از قسم دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

----- (۱۳۸۷). متن انتقادی جوامع الحکایات و لوامع الروایات. محقق: مظاهر مصفا، امیر بانو (مصفا) امیری فیروز کوهی. جزء دوم از قسم اول. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

----- (۱۳۹۳). جوامع الحکایات و لوامع الروایات. با مقابله و تصحیح امیر بانو مصفا کریمی. قسم اول، باب ۱۲ الی ۱۴. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

کزآزی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۱). دفتر دانایی و داد (بازنویشت شاهنامه). تهران: معین.

مجدی، محمد بن ابیطالب (۱۳۶۲). زینة المجالس. تهران: کتابخانه سنایی.

المسعودي، أبو الحسن علي بن الحسين بن علي (۱۴۰۴). مروج الذهب. محقق: يوسف اسعد داغر. قم: دار الهجرة.

ناشناخته (بی تا). مجمل التواریخ والقصص. به اهتمام محمد رضانی. تصحیح محمد تقی بهار. تهران: کلاله خاور.

ناظری، نعمت (۱۳۶۹). عفت کلام در شعر فردوسی. چیستا، (۶۶ و ۶۷)، ۷۹۶-۸۰۶.

وراوینی، سعدالدین (۱۳۶۶). مرزبان نامه. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی علیشاه.